

## سه ظرف تاریخی مکشوفه در روستای کنیم مازندران

ظاهری شهاب

ساری : فروردین ماه ۱۳۴۴

درسراول ناصرالدینشاه بمازندران که بسال ۱۲۸۲ هجری قمری صورت گرفت چوپائی از اهالی روستای کنیم (بضم کاف) که دربخش دو دانگه هزار جریب شش کیلو متری شمال باختری قصبه (کیاسر) واقع شده و از روستاهای کوهستانی و بیلاقی مازندران است ضمن چرانیدن کوسفندن دریکی از روزهای اوایل تابستان همانسال متوجه میشود که در اثر بارندگی وسیلاب دامنه قسمتی از کوهی که او کوسفندان خود را در آن حوالی بچرا و داشته بود فروریخته و مقداری آجرهای قدیمی از دل خاک نمایان شده است ، چوپان مذکور در حین تفحص در آن مکان سه ظرف نقره بشرح ذیل پیدا مینماید :

- ۱ - تنگ نقره ای ظریفی با ارتفاع هشتاد سانتیمتر که در دایره علیای آن بخط کوفی این عبارت نقرشده بود - بر کة تامه وسعادة سابقه وسلامة عالیه . در دایره سفلی این جملات حک گردیده - بر کة الامیر ابی العباس تکیر بن سنون مولی امیر المؤمنین .
- ۲ - مشربه ای نقره که دارای گل و بوته و شکل چند نوع از مرغان شکاری از قبیل بلرچین و قراول وغیره بوده و در قسمت دایره علیای آن نوشته بودند : بر کة و یمن و سرور وسعادة وسلامه - در دایره سفلی - ابی العباس و تکیر بن سندان .
- ۳ - سینی نقره ای کوچکی بوزن بیست سیر که در حاشیه علیای آن این عبارت منقور بود - بر کة من الله تامه وسعادة سابقه وسلامه و نغمه باقیه و دولة نامید و امره تابعه و

عزویمن و سرور و بسط حریه - در حاشیه سفلی چنین محکوک بود - الامیر ابی العباس و تکیر بن سنون مولی امیر المؤمنین. این سه قطه ظرف تاریخی پس از کشف از زیر خاک بدست (ابراهیم خان صارم الممالک) حاکم دودانگه افتاده و او آنها را بناصرالدینشاه که در (کلاردشت) بوده هدیه و شاه هم دستور میدهد بموزه کاخ سلطنتی گلستان برده و نگاهداری نمایند ولی در حال حاضر سر نوشت این ظروف تاریخی معلوم نیست که آیا در موزه گلستان باقی است و یا بجائی دیگر منتقل و یا اساساً از بین رفته است. در هر حال منظور ما در این مقاله بیان سرگذشت فعلی آن ظروف نیست بلکه مقصود ما شرح حالات و چگونگی تاریخ زندگی این امیر مازندرانی است که وقایع ایام حتی نام او را از دفتر روزگار محو و بیان خصوصیات حیات او را هیچکدام از مورخین گذشته و معاصر مازندان در نیافته و ثبت ننموده اند و از هر لحاظ در پرده تاریکی پنهان است.

بطوریکه از متن نوشته های ظروف مزبوره برمی آید نام امیر را (ابی العباس) که نامی بگونه ناهای تازی است نوشته اند و شهرت یا لقب او را (وتکیر) بفتح اول و ثانی و سکون کاف که نام مرغی است از تیهو کوچکتر و خوش خط و خال می باشد و بتازی سلوی و بترکی بلدرچین گویند یاد کرده و نام پدرش را بگونه نامهای پهلوی سنون یا سندان ذکر و وی را (مولی امیر المؤمنین) یعنی چاکر و تابع خلیفه اسلامی عصر خوانده اند حال این امیر ابی العباس و تکیر بن سنون یا سندان مولی امیر المؤمنین چه شخصی بوده و در زمان کدامیک از خلفای اسلامی میزیسته و چه شده که این ظروف در یکی از روستاهای کوهستانی دور افتاده مازندان پیدا شده اطلاعاتی ما را از متون تواریخ مازندان بدست نمی آید ولی از طرف دیگر وضع مجلل ظروف و ذکر مشخصات صاحب آن و مخصوصاً بیان مطالب گشاد دستی او در خرج که همگی از محتشم بودن این امیر است ما را به تحیر و امیدارد که چه شده که حتی کوچکترین اشارتی از او در تواریخ مازندان نمی بینیم و بطور کلی نام و نشانی از او در صحایف روزگار جز این سه ظرف مکشوفه بدست نیست.

در تواریخ مازندان يك نام بگونه سندان بنظر می آید. از جمله سید ظهیر الدین مرعشی در تاریخ خود مینگارد: هر سندان پسر تیدای پسر شیرزاد بن آفریدون از سلاله پادوسبانان کجور است که مدت دوازده سال یعنی از سال ۲۹۶ هجری قمری تا سال ۳۰۸

هجری قمری بر ناحیه کجور و رویان حکمروائی داشته است و این هروسندان که داعی اشعار مرداو بیچ بن زیار نیز بوده در گرگان در حین جنگ بدست داعی ابو جعفر ناصر بن احمد بن الحسن (در بعضی نسخ حسین) کشته گردید. ولی این هروسندان چه از ازلحاظ ایام زندگی و چه از نظر موقعیت مکانی امارتش با امیر ابی العباس و تکیر پسر سنون یا سندان فرقی اساسی داشته و دارد و نمیتوان امیر هروسندان پسر تیدای را با ابی العباس و تکیر یکی دانست. مرحوم غلامحسین زندی افضل الملک در (کراسه المعی) اولین کسی است که شرح پیدایش ظروف ثلاثه تاریخی روستای کنیم هزار جریب را مذکور داشته و مینگارد که نام ابی العباس از جمله نامهای اسلامی است که خلفای عباسی به امرای تابع و تازه مسلمان طبری میداده اند و نظایر اینکار در تواریخ آندوره بسیار مشهود است و با وصف آنکه این امرای محلی به کیش اسلامی در میآمدند ولی شاعر باستانی خود را شدیداً محفوظ و مقید به پایداری آداب و رسوم نیاکان خود بوده اند چنانکه در مسکوکات خود خط پهلوی بکار برده و حتی کتیبه هائی را که بر سردر مقابر خود تقرویا با کچ منقور میکردند باد و خط پهلوی کوفی بوده است و در دو برج تاریخی لاجیم و رسگت هنوز آثار اینگونه نمونهها باقی است. افضل الملک هم در شناسائی صاحب این ظروف دچار اشتباه شده و ابی العباس و تکیر را با اسپهبد هروسندان امیر سلاله پادوسیان کجور که در جنگ پسران ناصر الحق علوی باداعی الصغیر در گرگان کشته گردید یکی دانسته است در صورتیکه قضیه بر خلاف اینست و اینک تحقیقاتی را که نگارنده در اثر تفحص در سایر منابع تاریخی راجع بتاریخ زندگی امیر ابی العباس و تکیر بدست آورده و بنا نقل مینماید باشد که متتبعان را بکار آید و اگر اطلاع دیگری در اینباره دارند جهت روشن شدن یک گوشه تاریک از تاریخ وطن ما در معرض استفاده قرار دهند.

قدیمترین مأخذیکه بنام این امیر بر خورد مینمائیم نوشته یاقوت در کتاب آثار البلاد است که نام یکی از پسران شمس المعالی قابوس و شمگیر را بنام سنون ذکر میکند و پس از یاقوت قاضی نوراله شوشتری در باب هشتم کتاب مجالس المؤمنین خود ضمن شرح حال قابوس مینویسد که او را پسری بود بنام شقون یا شقور. بانقل این دو مأخذ قدیمی شمعی فراره ما در این راه تاریک قرار میگردد و میتوانیم بهدایت این اشارات مختصر

پی بماهیت اصلی و شرح حالات این امیر گمنام طبری بیریم. بطوریکه اطلاع داریم خاندان زیادی که در قرن چهارم و پنجم در گرگان و کیلان و دیلمستان و طبرستان و کومش وری و جبال شهریاری کرده اند از سلاله مرداویج بن زیار هستند. مرداویج را برادر کهنتری بود بنام ابوطالب و شمگیر و هر دو برادر مادرشان دختر تیدای پادوسیان از امرای کیلان بود. پس از درگذشت مرداویج برادرش و شمگیر جانشین او شد و دودمان زیادی همه از این و شمگیر منشعب میشوند و از تخمه مرداویج کسی پادشاهی نرسید. و شمگیر از دختر شروین بن رستم باوندی سه پسر داشت بنام بیستون و سالار و قابوس و چون و شمگیر در سال ۳۵۶ هجری از جهان رفت بیستون بجای او نشست و چون او در سال ۳۶۶ درگذشت پسر سوم قابوس بشهریاری رسید و این قابوس دوزن داشت یکی دختر کن الدوله بویه و دیگری دختر حسن فیروزان و از دختر کن الدوله سه پسر بنام منوچهر و دارا و اسکندر و یک دختر داشت که این دختر زن فخر الدوله بویه شد و از دختر حسن فیروزان هم پسری بنام سنون یا سندان یا شقون یا شقور داشته است که هیچیک از مورخین باستانهای یاقوت در آثار البیلاذ و قاضی نوراله شوشتری در مجالس المؤمنین یادی از او در کتب خود ننموده اند. پس از آنکه در سال ۴۰۳ قابوس بوسیله پسر بزرگش منوچهر از شهریاری خلع و در قلعه (جناشک) زندانی شد و منوچهر بسلطنت رسید برادرزاده پسرش سنون هم از گرگان بحدود هزار جریب هاز در آن تبعید گردید و در روستای کنیم برای خود قلعه ای استوار که دارای عمارات متعدد و گرما به و باغات و جایگاه مستحفظین بود بنا نهاد تا پان عمر در آنجا بوده است و این قلعه نظامی که بنام (حصن سندان) معروف شده بود سالیان دراز باقی و زمانی هم در دست پادشاهان کبودخامه بوده است. خلاصه اینکه این سنون را پسری بوده است بنام امیر ابی العباس و تکیر بن سنون که ظروف ثلاثه تاریخی مکشوفه در روستای کنیم متعلق با او بوده است از تاریخ زیدگانی این امیر محتشم بجز این اشارات مختصر اطلاعات دیگری ما را بدست نیست و چون عموی او منوچهر بن قابوس در سال ۴۲۱ درگذشت لذا میتوان حدود زندگی او را بین سالهای ۴۱۰ تا ۴۷۰ حدس زد و چون در این تاریخ خلافت خاندان عباسی طبق نوشته صاحب کتاب (طبقات سلاطین اسلام) با القائم

بامرالله عباسی بوده لذا باید گفت که اوجهت حفظ جان ومحل حکمرانی خویش به این خلیفه متوسل وخودرا مولی یعنی چاکراو میدانسته تا از تعرض مخالفین در اثر این پناهندگی مصون بماند ودر سایه این حمایت روزگارش بقراغت بگذرد. اما حسن سندان که از لحاظ موقعیت نظامی از قلاع مشهور طبرستان بوده بطوریکه قبلا یاد آور شدیم سالها با برج او پس از بر افتادن دودمان زیاری مورد استفاده پادشاهان کبود جامه که از امرای محلی فز ندرانند قرار گرفت چنانکه ما نام این قلعه را در قطعه شعری که حکیم افضل الدین خاقانی شروانی در مرثیة اسپهبد الاعظم ابوالمظفر جمال الدین کیا لواشیر (لیا لوا شیر هم ضبط شده) سروده می یابیم ، خاقانی گوید :

عهد عشق نبکوان بدرود باد	وصل و هجر هر دوان بدرود باد
سبزه کان بود دام آهوان	بر سر سرو جوان بدرود باد
نعل در آتش نهادندی مرا	آن نهاد جاودان بدرود باد
شاهدان بزم را کیسوی جنگ	بستن اندر کیسوان بدرود باد
پادشاه تازه و ترو جوان	همچو شاخ ارغوان بدرود باد
تاتوانی خون گری خاقانیا	کان جوانی و آن توان بدرود باد
ای جمال الدین اسپهبد نماند	(حسن سندان) و آن جوان بدرود باد

در نسخه تحشیه شده دیوان خاقانی چاپ علی عبدالرسولی مصراع آخر این قطعه اینطور ضبط شده است :

(حسن شندان وارجوان بدرود باد) و سپس در توضیح این مصواع مرحوم عبدالرسولی نوشته اند : شندان بذال معجمه صغی است متصل بیلاد خزر و ارجوان را نیافتم . البته این توضیح و ثبت مصراع مورد نظر بطوریکه عبدالرسولی نوشته اند نا درست و با خصوصیتی که ما ذکر نمودیم صحیح آن باید حصن سندان باشد که در قلمرو اسپهبدان کبود جامه یا کیا لواشیر واقع بوده است و استادی آقای بدیع الزمان نیز راجع به این حصن که در کتاب نفیس سخن وسخنوران در خصوص روابط خاقانی با امرای کبود جامه نگاشته اند قطعه مذکور را « حصن سندان » مرقوم فرموده اند.